

روایتی از رزم در رمل‌های فکه در گفت‌وگوی «جوان» با رزمنده حاضر در عملیات والفجر مقدماتی

«چشم‌خاور» در نيزار سوخت تا مازنده بمانيم

فاطمه ملکی
 بهروز نصراللهزاده از رزمندگان و آزادگان نوجوان دفاع مقدس می‌گوید: «شب عملیات والفجر مقدماتی در محاصره یعنی‌ها بودیم؛ هوشنگ چشم‌خاور گفت اینجا نمانید؛ من می‌روم لایه‌لای نيزار نظر نشان را جلب می‌کنم، ششما عقب‌نشینی کنید، او به سمت نيزار رفت و آتش‌سازي راه‌انداخت. یعنی‌ها هم دست‌په‌آری‌چی شدند و در ۱۰ دقیقه نيزار را با ساک خاک یکسان کردند.» جنگ‌بیود و از خود گذشتن، یکی‌روی‌سسیم‌های خزار در می‌خواید تا هم‌زمانش از روی او عبور کنند و به خط برسند. یکی‌می‌رفت برای هم‌زمانش آب بیاورد و دیگری شمشیر را مشغول می‌کرد تا هم‌زمانش نجات پیدا کنند، یکی‌هم ... شهید «هوشنگ چشم‌خاور» یکی از همان‌هاست که برای نجات هم‌زمانش در جریان عملیات والفجر مقدماتی به نيزار رفت و پیشرش برای همیشه در همان جا ماند. بهروز نصراللهزاده از رزمندگان و آزادگان دفاع مقدس در گفت‌وگو با «جوان» راوی بخشی از خاطرات عملیات والفجر مقدماتی می‌شود. خودوی نیز در روند همین عملیات در روز ۱۸ بهمن ۱۳۶۱ به اسارت یعنی‌ها در، روایت‌های وی را پیش‌رو دارید.

آبادگی حماسی

در عملیات والفجر مقدماتی در گردان شهید دانش به فرماندهی سردار سعید نجار بودم. قبل از اجرای عملیات به مدت دو‌ماه در نزدیکی جنگل عمقر تمرین رزم داشتیم، حتی در این دوره آبادگی رزم، یعنی‌ها حمله‌هایی به مقرر کردند و تعداد زیادی از نیروهایمان در آنجا شهید شدند. نیروهای اطلاعات قبل از این عملیات، شبانه به‌العماره می‌رفتند یا بر می‌آمدند. یعنی‌ها به شرایط جغرافیایی و رملی نود فکه، یعنی‌ها فکر نمی‌کردند نیروهای ایرانی در آنجا عملیاتی داشته باشند، لذا احساس می‌کردیم عملیات موفق در این منطقه داشته باشیم. اسم عملیات، والفجر بود و فکر می‌کردیم با همین عملیات، جنگ تمام شود، لذا به این عملیات حمله حماسی پایان جنگ می‌گفتند. لشکر کوی‌عصر (عج) متشکل از رزمنده‌های آموزش، هفت‌تپه و راهبر مهم بودند. در گردان شهید دانش تحت عنوان خط‌شکن وارد عملیات شدیم. من در گردان حضرت ابوالفضل (ع) بودم. شب عملیات سه ساعت پیاده رفتیم تا به جنگل عمقر رسیدیم، باید تا‌العماره پیشروی می‌کردیم.

آغاز عملیات

صبح ۱۸ بهمن ۱۳۶۱ آماده‌اجرای عملیات بودیم. تا ۴ کیلومتر تا خط فاصله داشتیم. نزدیکی‌های صبح یعنی‌ها به طرف ما خمپاره زدند اما کسی آسیب ندید. انگار یعنی‌ها آماده بودند تا ما از راه برسیم و ما را بزنند. بعد از شلیک خمپاره‌ها، سردار نجار متوجه شدند که لو رفتیم. بی‌سیم زد تا این مسئله را به اراده‌های بالا در میان بگذارند اما دستور رسید که باید عملیات ادامه داشته باشد. هنوز هوا تاریک بود و تیزی شلیک نکرده بودیم که نیروهای یعنی‌ها تیربار به سمت گروهان اول شلیک کردند. بیشتر رزمنده‌های گروهان اول از گردان شهید دانش در این حمله یعنی‌ها به شهادت رسیدند. بعد از این ماجرا بچه‌های آری‌جین توانستند تیربارچی یعنی‌ها را بزنند یا خاموش شدن تیربار دشمن به نزدیکی‌ها کاتال رسیدیم. سردار نجار قبل از ورود به کاتال از ناحیه دو با مجروح شد و علی‌احمدی فرمانده گروهان حضرت ابوالفضل (ع) و عبدالرضا سرخه فرمانده گروهان ایونز عملیات



بهروز نصراللهزاده در فکه

را هدایت کردند. ما پل‌های بسیاری از قبل درست کرده بودیم تا بتوانیم از کاتال‌های مین‌گذاری شده عبور کنیم. این پل‌ها خیلی ضعیف بودند. وقتی ۲۰ نفر از رزمنده‌ها از این کاتال عبور کردند، من به همراه دو نفر از رزمنده‌ها در وسط پل بودیم که پل شکست و داخل کاتال افتادیم. کاتال پر از گل بود. از طرفی دیگری به ما گفته بودند که کاتال مین‌گذاری شده است، من شهادتین را گرفتم اما قسمت نبود شهید شویم. بعد دیگر رزمنده‌ها کلاشیک‌هایشان را به طرف ما دراز کردند و ما را از کاتال بیرون کشیدند.

درگیری از فاصله ۵ متری

محل استقرار ما در یک جاده شنی بود که متصل به جاده‌العماره می‌شد. یعنی‌ها به سمت ما می‌آمدند. در فاصله ۵، ۶ متری آنها بودیم. کاملاً از دسته‌های دیگر گردان دور شده بودیم و خبری از بیسیمی‌چی نبود. بعد از درگیری یک ساعت با دشمن و پیشروی به نقطه‌ای رسیدیم که اصلاً نمی‌دانستیم کجاست! دید میدان عملیات را از دست داده بودیم و کاملاً با نقشه‌ها و رزم‌های شبانه‌ای که دو ماه روی آن کار کردیم، متفاوت بود. حاج‌حسن محامی، فرمانده دسته چهارم گروهان حمزه در گرما گرم میدان نبرد گنج و میهنوت از وضعیت به هم ریخته گروهان و گردان شهید دانش بود و گفت: تا اینجا اومدیم نه فرمانده گروهانی دیدیم و نه گروهان! نمی‌دونم الان کجا هستیم، تا اینجا سالم آوردتون خدا رو شکر کنید؛ باید همین‌جا مستقر شسیم تا خبری از بالا برسه هنوز صحبت فرمانده دسته تمام نشده بود که تیربار عراقی به سمت ما شلیک کرد.

بهترین هم‌زمان در خون غلتیدند

در آن شب سرد و تاریک که آسمان کاملاً ابری بود، از هر طرف تیری مثل جرقه جوشکاری از چپ و راست ما می‌گشت. سید سعید سعید مجید به سمت آقای دیناروند که آری‌جین دسته و مهاجر عراقی زهیر جابریان تیربارچی دسته ما بود، رفت. جابریان به شدت زخمی شده و نیم‌هوش دراز کشیده بود. من و حاج‌حسن به سمت سنگر دوشکای عراقی شلیک می‌کردیم تا محل عبور را پوشش بدهیم. وسط این درگیری به کتف حاج‌حسن تیر خورد و شروع به داد و فریاد کرد. من دهان حاج‌حسن را گرفتم تا صدایش به یعنی‌ها نرسد. حاج‌حسن گفت: بهروز جان مش‌اکبر من رو ببر به جای امن. زیر بغل فرمانده دسته را گرفتم و به محلی که کمتر در تیررس دشمن بود، بردم. ۱۰ قدم رفتم که ناگهان داخل یک گودال سنگر تانک سقوط

سراغ بچه‌های هفت‌تپه را گرفت و گفتم فقط من سالم هستم، سید سعید رحمانی از ناحیه سر تیر خورد و شهید شد، از بقیه هم بی‌خبرم. مدتی بعد به سمت چپتی که درگیری بود، حرکت کردیم. بعد از نیم ساعت به جاده شنی رسیدیم؛ بعضی از برادران گردان از جمله شهید هوشنگ چشم‌خاور، کاظم سلامت و محمد توکلی را در محل قرار بعد از عملیات دیدیم. آنها هم از شرایط سخت این عملیات گفتند و اینکه در محاصره قرار گرفتیم. شهید چشم‌خاور گفت بهتر است همین‌جا به ترتیب پشت جاده سنگر بگیریم تا ببینیم صبح چه خواهد شد.

چشم‌خاور سوخت

نماز صبح را خواندیم و درگیری شروع شد. بعد از یک درگیری یک‌ساعته، یعنی‌ها تا نزدیک جاده شنی رسیدند و سعی در فریب نیروهای ما داشتند؛ آنها از طریق آمبولانس نیروهایشان را به سمت ما حرکت می‌دادند. وقتی متوجه شدیم، آقای محمد توکلی با تیربار جمعی از سربازان عراقی را که داخل و اطراف یکی از این آمبولانس‌ها بودند (از آمبولانس به عنوان پوشش استفاده می‌کردند) به رگبار بست. طولی نکشید که جنگ نارنجک شروع شد و آقای حوری بر اثر ترکش نارنجک چشمش را از دست داد. تا ساعت ۱۰ صبح مقاومت کردیم. گلوله کم داشتیم. در همین لحظه شهید هوشنگ چشم‌خاور به سمت بی‌حس میشه گفت پس این آمبولانس کجاست؟ دارم می‌میرم. گفتم خدا خیرت بده توی این همه رمل و ماسه، تانک نمی‌تونه حرکت کنه! آمبولانس کجا بود؟! گفت بهروز همه ما می‌میریم یا اسیر می‌شویم. گفتم دیگه فرقی نمی‌کنه؛ سید سعید شهید شده. حاج‌حسن زد زیر گره. برای مدتی هر دو روی زمین دراز کشیده بودیم و به آسمان تار یک چشم دوخته بودیم. یک لحظه صدای نيزار رفت و آتش‌باری راه‌انداخت. نیروهای عراقی در آتش سوخت و بعدها شنیدیم که اثری هم از پیشرش نمانده بود.

آغاز اسارت ۸‌ساله

لحظاتی که چشم‌خاور خودش را افشا کرد، ما خودمان را به کاتال رساندیم. من در این درگیری نيزار از ناحیه کتف مجروح شدم. حین بازگشت با حدود یک ساعت در سنگر بودیم. مدام در سنگر ایستادیم تا تغییر می‌دادیم و هیچ خبری از کسی نبود. هر لحظه به حاج‌حسن می‌گفتم حسن نخواب. حسن نخواب. الان نیروی کمکی می‌رسد بالای گودال رفتیم. دیدم یک نفر نیم‌خیز می‌آید. انگشتم را روی ماشه گذاشتم و آماده شلیک بودم که انگار کسی به من گفت شلیک نکن شاید خودی باشد. بیشتر توجه کردم دیدم محمدرضا است. از اینکه دوباره همدیگر را دیدیم، خیلی خوشحال شدیم. محمدرضا را به سنگر تانک بردم. به حسن سلام کرد و حسن به سختی جواب سلامش داد. حسن خیلی درد داشت. رضا



کردیم. حاج‌حسن چند دقیقه از هوش رفت. فکر کردم شهید شد. به صورتش سیلی زدم. به هوش آمد و گریه کرد. حاج‌حسن پرسید کجاییم؟ گفتم به جای امن! خوبی؟ گفت نه دارم می‌میرم. با قمقمه کمی آب به صورتش پاشیدیم. گفت باحسین (ع) کمک کن. گفتم حسن من می‌میرم. پیش بچه‌ها گفتم نه، تنهام نذار؛ همه شهید شدن. گفتم الان برمی‌گردم. سریع از گودال بالا رفتم و خودم را به جایی که بچه‌ها و سید سعید را ترک کردیم، رساندم. همان لحظه دیناروند یک گلوله آری‌جی شلیک کرد. نمی‌دانم چه شد که در چند متری خودمان منفجر شد. دیناروند به عقب پرت شد. من هم از شدت انفجار افتادم نزدیک زهیر جابریان. مهاجر عراقی خیلی درد داشت اما بروز نمی‌داد و آرام ناله می‌کرد. پرسیدم کجات تیر خورد؟ گفت همه بدنم درد می‌کنه؛ ولی پروان طرف که سید سعید هم تیر خورده. خیلی ناراحت شدم. نمی‌خواستیم باور کنیم. زهیر جابریان میگفت؟! گفتم می‌خواست من را به عقب بیاورد. از پام گرفت دو متر عقب کشید اما تیر خورد و روی زمین افتاد. به طرف سید سعید رفتیم و دیدم روی زمین افتاده است. زیر سرش را بلند کردم و گفتم سید حرف بزن. سید... سید... دستم پر از خون شد. کلاه پشمی روی سر سید سعید بود. آن را کنار زدم و دیدم که گلوله از پیشانی خورده و از پشت سرش عبور کرده بود. سید سعید را کمی عقب‌تر کشیدم و او را در سنگر یک نفره گذاشتم را روز بعد بتوانم راحت‌تر پیداایش کنم. به سمت تیربارچی برگشتم او هم به شدت زخمی شده بود. تیربارش را پیدا کردم و تمام فشارش را به سمت سنگر یعنی‌ها خالی کردم.



از راست: سید سعید محامی، سید سعید محامی، سید عبدالله موسوی، سید محمد سعید، محمد سعید، سید علی‌اکبر، سید علی‌اکبر، سید علی‌اکبر، سید علی‌اکبر

گفت‌وگو



سید محمد سعید غوسینی در لباس غواصی

مراحل شناسایی عملیات والفجر ۸ در گفت‌وگوی «جوان» با نیروی اطلاعات لشکر ۲۵ کربلا (بخش اول)

عبور از اروندر ۳۵ دقیقه

علیرضا محمدی
 یکی از سخت‌ترین و تخصصی‌ترین عملیات شناسایی در طول دفاع مقدس، در عملیات والفجر ۸ انجام پذیرفت. شناسایی‌های خطوط دشمن در این عملیات، به دلیل وجود حالتی چون رودخانه عظیم اروندر، سخت و تا حدودی غیرممکن به نظر می‌رسید. نیروهای اطلاعات - عملیات لشکر ۲۵ کربلا این عملیات را به شناسایی خطوط غالباً در روی خشکی به شناسایی خطوط دشمن می‌پردازد. حالا مجبور بودند شنا و غواصی بیاورند و با امواج خروشان اروندر دست و پنجه نرم کنند. در گفت‌وگوی که با سید محمد کیمیایی از نیروهای اطلاعات - عملیات لشکر ۲۵ کربلا انجام دادیم، سعی کردیم تا مروری بر روند شناسایی خطوط دشمن در عملیات والفجر ۸ بیندازیم. با این توضیح که روایت‌های ایشان طی دو شماره و در همین ستون منتشر خواهد شد.

محاسبه جزر و مد

اولین کاری که ما باید انجام می‌دادیم، اندازه‌گیری جزر و مد آب بود. این کار بسیار اهمیت داشت؛ چرا که اگر تنها چند دقیقه در محاسباتمان اشتباه می‌کردیم، محال بود در نقطه مورد نظر در خاک دشمن از آب بیرون می‌آیدیم و امکان داشت جریان آب ما را به سمت خلیج فارس یا بحر عکس به سمت آبادان بکشاند. اندازه‌گیری جزر و مد به وسیله میله‌های مدرج صورت می‌گرفت که در اروندر یا نهرهای می‌ریزد و به دلیل جزر و مد آب، در اغلب ساعات جریان بسیار تنگی دارد. ما در ابتدا باید

نبرد با آب

در عملیات والفجر ۸ قرار شد برای اولین بار رزمنده‌ها از عرض یک رودخانه بسیار وسیع و عمیق عبور کنند. در علم نظامی دنیا، عبور از چنین مانع طبیعی بزرگی یک امر غیرممکن به نظر می‌رسد. اروندر به خلیج فارس متصل است و در اغلب ساعات جریان بسیار تنگی دارد. ما در ابتدا باید

منطقه عملیاتی والفجر ۸

منطقه عملیاتی والفجر ۸ یک منطقه ممنوعه اعلام شد. ورود و خروج به این منطقه ممنوع بود. به جز نیروهای اطلاعاتی؛ تدارکاتی، مهندسی و کلا نیروهای به مجاز به ورود به این منطقه بودند، هیچ کس دیگری اجازه ورود به منطقه را نداشت

علاوه بر موختن مهارت‌های شنا و غواصی به اندازه‌گیری جزر و مد آب می‌پردازیم. خود من از شهریور سال ۶۴ وارد منطقه عملیاتی شدم. از همان زمان تا بهمن ماه درگیر کار بودیم. کمی که گذشت، تازه فهمیدیم چه سختی‌هایی در پیش است و تفاوت کار در خشکی با آب تا چه اندازه می‌تواند یک نیروی اطلاعات - عملیات را شگفت‌زده کند!

منطقه عبور ممنوع
 حفاظت اطلاعات در والفجر ۸ بسیار خوب عمل کرد. طوری که اکنون سالروز شروع عملیات والفجر ۸ به نام روز حفاظت اطلاعات سپاه نامگذاری شده است. بعد از اینکه قرار شد

طراح: علیرضا سجادی | شماره ۶۱۳۹

جدول سودوکو
 ارقام ۹ تا ۱ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه‌درسه فقط یک‌بار به کار روند.

۵	۶							
	۲	۳						
				۲				
					۲			۷
۴						۱	۷	
				۴		۵		
۸					۵			
				۹			۸	
						۴	۹	
								۷
								۹

پاسخ جدول شماره ۶۱۳۸

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲
۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴
۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴	۵
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶
۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴

جدول

